

الثقافة الجاهلية و مؤشراتها الإعتقادية و النفسانية

من منظر الإمام على عليه السلام

الملخص

الثقافة هي طريقة حياة الإنسان، فكرته و عمله المشتركة و في كلام الإمام على عليه السلام تم تبيين الثقافتين: الثقافة النبوية و الثقافة الجاهلية. تُمكن دراسة الثقافة الجاهلية من منظرين: الثقافة الجاهلية الأولى قبل بعث النبي صلى الله عليه و آله و الثقافة الجاهلية الثانوية التي تشكّلت بعد إرتحاله و أهم مؤشرات الإعتقادية هي عدم قبول التوحيد و هو متجذر في المؤشرات النفسانية منها العصبية الجاهلية، الكبر و الغرور، إتباع الهوى و الهوس، الرعب و الإضطراب، التغذية غير الصحية و البيئة غير المناسبة، إستخفاف العلماء و المحاكاة العشوائية من تقاليد القدماء و الأسلاف. كلما إزدادت (تظاهرت) هذه الملامح و الميزات في المجتمع تستقرُّ فيه الثقافة الجاهلية؛ كما إنَّ هذه المؤشرات وقعت في فترتين إحداهما قبل بعث النبي (ص) و الأخرى بعد إرتحاله و أطلق الإمام على (ع) على كل منهما « العصر الجاهلي » و للحيلولة دون وقوع خصائص تمثّل دورا هاما في ترقية المجتمع و مكانة الإنسان معرفة هذه المؤشرات تبدو ضروريا. (نحن بحاجة ماسة إلى معرفة هذه المؤشرات). تمت دراسة هذا الموضوع الهام من منظر الإمام على (ع) بالمنهج الوصفي _ التحليلي و مراجعه الكتب.

الكلمات الدليلية: الثقافة الجاهلية، الكبر، الجهل، العصبية.

شاخص‌های اعتقادی و روان‌شناختی فرهنگ جاهلی از منظر

امیرالمؤمنین (ع)

زهرا گوهری*

چکیده

فرهنگ، راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش انسان است. در کلام امیرالمؤمنین (ع) دو نوع فرهنگ تبیین شده است: فرهنگ نبوی و فرهنگ جاهلی. فرهنگ جاهلی در دو ساحت قابل بررسی است: فرهنگ جاهلیت اولیه یا دوران قبل از بعثت پیامبر (ص) و فرهنگ جاهلی ثانوی که از بعد از رحلت پیامبر (ص) شکل گرفت. مهمترین شاخص اعتقادی فرهنگ جاهلی، عدم پذیرش وحدانیت خداوند است که ریشه شاخص‌های روان‌شناختی همچون تعصبات جاهلی، تکبر و خودبزرگ‌بینی، پیروی از هوی و هوس، وحشت و اضطراب، تغذیه ناسالم و محیط نامناسب، جهل به خودشناسی، تحقیر علما و اندیشمندان و تقلید ناآگاهانه از آداب و رسوم گذشتگان می‌باشد. در هر زمان و مکانی که این ویژگی‌ها در جامعه، موجودیت یابند، فرهنگ جاهلی مستقر شده است؛ چنانکه این شاخص‌ها در دو زمان قبل از بعثت پیامبر (ص) و بعد از رحلت ایشان با فاصله زمانی ایجاد شده و در

*. دکترای علوم قرآن و حدیث دانشکده اصول الدین تهران؛ z.gohari313@gmail.com

ادبیات امیرالمؤمنین (ع) به هر دو زمان، عنوان جاهلیت داده شده است. ضرورت شناخت شاخص‌های فرهنگ جاهلی، در جهت پیشگیری از ایجاد ویژگی‌هایی است که نقش مهمی در تعالی انسان و جامعه ایفا می‌کنند. نوشتار حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی به روش کتابخانه‌ای تدوین شده و به این مهم از منظر امام علی (ع) پرداخته است.

کلیدواژگان: فرهنگ جاهلی، تکبر، جهل، عصبیت

مقدمه

مناسبات موجود در جامعه، از روح مشترکی به نام «فرهنگ» سرچشمه می‌گیرد که حیات جامعه را رقم می‌زند. این فرهنگ است که روش چگونگی زیستن را به انسان‌ها می‌آموزد و هویت افراد یک جامعه را تعیین می‌کند. به طور کلی می‌توان دو نوع فرهنگ را در جوامع بشری برشمرد: فرهنگ مبتنی بر مبانی الهی و فرهنگ الحادی که به هیچ آفریدگاری برای کائنات معتقد نیست. تمام کسانی که در گروه اول قرار می‌گیرند، گرچه ممکن است بدعت‌ها و انحرافات در اعتقاداتشان رخ داده باشد، اما اشتراکات بسیاری در نحوه و سبک زندگی دارند که حکایت از اندیشه الهی آنها دارد. طبیعتاً این اشتراک در سبک زندگی، در جوامع الحادی هم مشاهده می‌شود. در این گروه می‌توان دو دسته را مشاهده کرد: اول، کسانی که برای خلقت جهان، هیچ مبدئی قائل نیستند و دوم، کسانی که ممکن است برای خلقت جهان به

خدایی معتقد باشند، لکن اکنون بعد از خلقت، آن خدا را کنار گذاشته و واسطه‌هایی برای تدبیر تراشیده‌اند.

ضرورت پرداختن به این موضوع از آن جهت است که اگر کسی به ظاهر معتقد به وجود خدا در امر خلقت و ربوبیت باشد ولی در سبک زندگی، از نحوه زندگی جوامع الحادی تبعیت کند، فرهنگ آنان را سرلوحه افکار و اعمال خود قرار داده و به نتایج منحرفی دست خواهد یافت. از این رو نوشتار حاضر در پی تبیین شاخص‌های فرهنگ جاهلی در جوامع غیرالهی و خالی از دیدگاه توحیدی است و این مهم را از منظر امیرالمؤمنین (ع) مورد بررسی و تحلیل قرار داده است تا بدینوسیله بتواند فرهنگ جامعه الهی را از آسیب‌های جوامع الحادی مصون نگاه دارد.

مفهوم‌شناسی

۱. فرهنگ: در جامعه‌شناسی «فرهنگ» عبارت است از: «راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش انسان و شامل هنر، ادبیات، علم، آفرینش‌ها، فلسفه و دین است» (لوکاس، ۱۳۷۶: ۱/۳ و ۴). به عبارت روشنتر، فرهنگ، شامل فرایافتهای ویژه گروهی از مردم، اعم از فرایافتهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فکری، هنری و دینی می‌شود. هر دوره‌ای فرهنگ خود را پدید می‌آورد، اما بسیاری از عاداتها، اندیشه‌ها، آفرینش‌ها و اکتشاف‌های فرهنگی از دوره پیش گرفته شده و به نسل‌های بعدی انتقال می‌یابد (روشه، ۱۳۷۹: ۱۱۶ - ۱۲۳).

۲. جهل: از نظر لغوی «جهل» به معنای ندانستن است و به سه دسته تقسیم می‌شود: ۱. خالی بودن نفس و خاطر انسان از علم و دانش که بعضی از متکلمین،

معنی اولیه جهل را مقتضی و مناسب کارهایی می‌دانند که با بی‌نظمی جریان دارد. ۲. اعتقاد و باور داشتن چیزی برخلاف آنچه که هست. ۳. انجام کاری برخلاف آنچه که باید انجام شود (راغب اصفهانی، ۱۳۸۵: ۱/ ۳۲).

«عقل» در مقابل «جهل» قرار دارد و به معنای نیروی آماده پذیرش علم می‌باشد. همچنین به علم و دانشی که با آن نیروی باطنی انسان سود می‌برد نیز «عقل» گفته می‌شود. عقل دوگونه است: اول، عقل طبیعی و فطری و دوم، عقل اکتسابی از مسموعات که اگر عقل فطری در انسان نباشد، عقل اکتسابی و شنیده‌ها، سود نمی‌دهد (همان: ۲/ ۶۲۹).

فرهنگ جاهلی از منظر امیرالمؤمنین (ع)

امیرالمؤمنین (ع) فرهنگ جاهلی را در دو زمان تصویر کرده‌اند: قبل از بعثت پیامبر (ص) و بعد از رحلت ایشان. تصویری که حضرت (ع) از دوران جاهلیت اول ارائه می‌دهد، در بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه آمده است؛ چنانکه در خطبه ۹۵ می‌فرماید: «بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ قَدِ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ وَ اسْتَرَلَتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ وَ اسْتَخَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ حَيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَ بَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ»؛ مهمترین شاخصه‌های این دوران، چیرگی هوی و هوس، خودبزرگ‌بینی و تکبر و بلای جهل و نادانی بود که موجبات تحیر و سرگردانی انسان در سامان دادن زندگی را فراهم کرده بود. در این بیان، به سه ویژگی فرهنگ جاهلی، چیرگی هوی و هوس، خودبزرگ‌بینی و تکبر اشاره شده است.

از سوی دیگر، بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) و ماجرای سقیفه و نپذیرفتن خلافت امیرالمؤمنین (ع) مردم به مرور زمان در خصوصیات فوق، به دوران

قبل از بعثت برگشتند. لذا حضرت (ع) در توصیف فرهنگ جاهلی، هر دو زمان را با چنین ویژگی‌هایی تبیین می‌کند. در خطبه ۱۵۰ نهج البلاغه، حضرت (ع) بعد از توصیف دوران جاهلیت اول و کوشش‌ها و مجاهدت‌هایی که صورت گرفت تا این دوران به پایان رسد، آنگاه با اشاره به زمان رحلت پیامبر (ص) می‌فرماید که این قوم به گذشته جاهلی خود برگشتند: «حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ ص رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَ غَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَ اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ وَ وَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمُودَّتِهِ وَ نَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ مَعَادِنَ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ أَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ وَ ذَهَلُوا فِي السُّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعٍ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ». با توجه به این عبارات، پیوستن به طرق انحراف، فقدان محبت و مودت با ارحام و خانواده، فقدان دوستی با مؤمنین، انجام گناهان و منهیات، ویژگی‌های دوران جاهلیت دوم است که در واقع تکرار همان خصوصیات جاهلیت اول می‌باشد.

بنابراین می‌توان گفت دوران قبل از بعثت پیامبر (ص) که معروف به دوران جاهلیت است، دارای خصوصیتی است که هر زمان جامعه‌ای آن خصوصیات را از خود نشان دهد، مبتلای به جاهلیت خواهد شد، ولو اینکه در فاصله این دو ساحت جاهلیت، از نظر رفاه و تمکن پیشرفت کرده باشد. در فرهنگ قرآن، معیار حیات جاهلانه یا زیست عاقلانه، پیشرفت در صنعت یا برخورداری از رفاه و ابزار زندگی تجملی نیست. چه بسا اقوامی به حد اعلای رفاه و تجملات زندگی رسیدند، ولی از نظر معیارهای جاهلانه تا به آنجا پیش

رفتند که مستوجب عذاب الهی شدند؛ مانند دو قوم عاد و ثمود (جوادی
آملی، ۱۳۸۷: ۳۳).

ویژگی‌های فرهنگ جاهلی از منظر امیرالمؤمنین (ع)

چنانکه گفته شد، مجموعه آداب و رفتار و اخلاق و سبک زندگی افراد، فرهنگ آن جامعه را تشکیل می‌دهد. بنابراین اگر فرهنگ جاهلی و غیرالهی بر جزیره العرب حکمفرما بود، نشانه‌های آن را در خصوصیات روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، اعتقادی، اخلاقی، اقتصادی و غیره آن می‌توان ملاحظه کرد که در ذیل با توجه به محور نوشتار حاضر به بررسی این مهم در دو ویژگی اعتقادی و روان‌شناختی می‌پردازیم:

۱. **ویژگی‌های اعتقادی:** مهمترین مؤلفه فرهنگی که باید در جامعه‌ای مورد بررسی قرار بگیرد، اعتقاد یا عدم اعتقاد به خداوند است. در این خصوص حضرت (ع) فرمایشات، متعددی دارد؛ چنانکه در خطبه ۱ نهج البلاغه می‌فرماید: «وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَّةٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ وَطَرَائِقُ مُتَشَتَّتَةٌ بَيْنَ مُشَبَّهِ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْجِدٍ فِي اسْمِهِ أَوْ مُسِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ؛ در این هنگام مردم روی زمین به کیش و آیین پراکنده بودند و هر کس را باور و عقیده و آیین و رسمی دیگر بود: پاره‌ای خدا را به آفریدگانش تشبیه می‌کردند. پاره‌ای او را به نام‌هایی منحرف می‌خواندند و جماعتی می‌گفتند که این جهان هستی، آفریده دیگری است. خداوند به رسالت محمد (ص) آنان را از گمراهی برهانید و ننگ جهالت از آنان بزدود».

حضرت (ع) سه نوع دین برای دوران جاهلیت عرب توصیف می‌کند: مُشَبَّهٌ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ؛ مُلَجِدٌ فِي اسْمِهِ؛ مُشِيرٌ إِلَى غَيْرِهِ؛ گروهی که خدا را تشبیه به خلق می‌کردند، عده‌ای که در نام خدا از راه حق منحرف بودند و گروهی که غیر از خدا را عبادت می‌کردند. در تحقیقات تاریخی برای این سه گروه، فرقه‌های مختلفی ذکر شده است. بدین ترتیب ادیان موجود به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند: منکرین خالق و معتقدین به خالق. گروه اول، معروف به معطله، دارای چند فرقه‌اند. عده‌ای منکر خدا و قیامت و معاد که در قرآن از قول آنها می‌فرماید: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (جائیه / ۲۴). اینها کسانی هستند که طبیعت را پدیدآورنده خود و روزگار را میراننده خود می‌دانند. فرقه دیگر معتقد به خالقند و خداوند را قبول دارند، ولی منکر قیامت و معادند. از قول این گروه نیز در قرآن این آیه نقل شده است: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (یس / ۷۸).

گروه دوم یعنی غیرمعطله، اعتقاد به خالق و نوعی بازگشت دارند، ولی وجود پیامبران را منکر شده و بت‌ها را پرستش می‌کنند و آنها را در آخرت شفیع خود می‌دانند. برای بت‌ها حج گزارده و قربانی می‌کنند. در واقع، اینها برای بت‌ها نوعی مشارکت با خداوند قائلند. عده‌ای از این گروه علاوه بر مشبهه بودن، برای خداوند، جسمیت نیز قائلند. در دوران جاهلیت بیشتر اعراب، بت‌پرست بودند و هر قبیله‌ای بت مخصوص به خود را داشت. البته در میان اعراب، گروهی هم یهودی و مسیحی بودند. خاندان تَبَّع و پادشاهان یمن، دارای آیین یهود و بنی تغلب و عبادی‌ها از قبیله عدی بن زید، آیین مسیحیت داشتند. برخی از اعراب هم صابئی و معتقد به تأثیر افلاک و ستارگان در زندگی بودند. در این گروه عده بسیار کمی وجود داشتند که از

انجام کارهای زشت و ناپسند خودداری می‌کردند، مانند عبدالمطلب و پسرانش عبدالله و ابوطالب و زید بن عمرو بن نفیل و گروهی دیگر (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۲۱۶).

در خطبه ۲ نهج البلاغه حضرت (ع) با عبارت «وَ النَّاسُ فِي فِتْنٍ أَنْجَذَمَ فِيهَا حَيْلُ الدِّينِ وَ تَرَعَزَعَتْ سَوَارِي الْبَقِيَّةِ وَ اخْتَلَفَ النَّجْرُ وَ تَشَتَّتَ الْأَمْرُ وَ ضَاقَ الْمَخْرَجُ وَ عَمِيَ الْمَصْدَرُ فَالْهُدَى خَامِلٌ وَ الْعَمَى شَامِلٌ عُصَى الرَّحْمَنِ وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ وَ خُذِلَ الْإِيْمَانُ» بر این امر تأکید دارد که عمده اعراب قبل از بعثت پیامبر (ص)، ایمان به خداوند را رها کرده و از شیطان اطاعت می‌کردند و همین امر باعث اختلافات و فتنه‌ها در جامعه آن روز شده بود. مردم در آن فتنه‌ها، حیران و سرگردان و جاهل به حیل‌های شیطان، فقط از او تبعیت می‌کردند. عقیده الهی در جامعه، نظم و قانون ایجاد می‌کند؛ قانونی که مبتنی بر ربوبیت خداوند حکیم است. اگر الوهیت در جامعه بدون ربوبیت وجود داشته باشد، مردم در سبک زندگی گرفتار تشتت آراء خواهند شد و آنچه در این جوامع حکومت خواهد کرد، هوی و هوس انسانها و لذت‌جویی و منفعت‌طلبی خواهد بود و در این صورت هیچ حد و مرزی برای رسیدن به اهداف و منافع شخصی وجود نخواهد داشت.

بر اساس آنچه که خداوند در آیه ۱۱۹ سوره نساء بیان می‌کند یکی از راه‌های نفوذ شیطان در جوامع و به ضلالت کشاندن افراد، آرزومند کردن نوع بشر است. تنها معیار تبعیت از هوی و هوس، منفعت فردی و مدار آن بر مبنای لذت و شهوت است و چون عقل در این موارد اصلاً به کار گرفته نمی‌شود و به عبارت دیگر، تحت امر هوی و هوس شده است، یک نوع حیرت و سرگردانی عمیقی

دامنگیر بشر می‌شود که هر چه زمان بر آن بگذرد، درهم‌ریختگی شدیدتری را به دنبال خواهد داشت.

امیرالمؤمنین (ع) از این دوران بی‌اعتقادی به خداوند اعم از آنکه مربوط به پیامبران پیشین باشد یا قبل از بعثت پیامبر اسلام (ص)، به دوران جاهلیت یاد می‌کند؛ چرا که حق خداوند شناخته نشده است، لذا در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: خداوند زمانی پیامبران را برگزید و آنها را به سوی امت‌ها ارسال کرد که «لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَ أَجَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ»؛ یعنی دورانی که اکثر انسان‌ها، عهد خداوند را انجام نداده و حق او را نشناختند و برای او شریک قائل شدند و شیاطین آنها را از معرفت خداوند بازداشته بودند.

امام علی (ع) در خطبه ۱۵۱ در خصوص فضای بی‌اعتقادی اعراب که به غالب آمدن ضلالت و گمراهی و جهالت گسترده‌ای انجامیده می‌فرماید: «وَ أَحْمَدُ اللَّهِ وَ اسْتَعِينُهُ عَلَى مَدَاحِرِ الشَّيْطَانِ وَ مَزَاجِرِهِ وَ الْإِعْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَ مَخَاتِلِهِ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَجِيُّهُ وَ صَفْوَتُهُ، لَا يُؤَاوِزِي فَضْلُهُ وَ لَا يُجِبُّ فَقْدُهُ، أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ وَ الْجَهَالَةِ الْغَالِيَةِ وَ الْجَفْوَةِ الْجَافِيَةِ، وَ النَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ وَ يَسْتَنْدِلُونَ الْحَكِيمَ، يَخِيُونَ عَلَى فِتْرَةٍ وَ يَمُوتُونَ عَلَى كُفْرَةٍ؛ خدای را می‌ستایم، و در راندن شیطان و دور ساختن و نجات پیدا کردن از دام‌ها و فریب‌های آن، از خدا یاری می‌طلبیم و گواهی می‌دهم که جز خدای یگانه معبودی نیست و شهادت می‌دهم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده برگزیده و انتخاب شده اوست، که در فضل و برتری،

همتایی ندارد و هرگز فقدان او جبران نگردد. شهرهایی به وجود او روشن گشت، پس از آنکه گمراهی وحشتناکی همه جا را فرا گرفته بود و جهل و نادانی بر اندیشه‌ها غالب و قساوت و سنگدلی بر دل‌ها مسلط بود و مردم حرام را حلال می‌شمردند و دانشمندان را تحقیر می‌کردند و جدای از دین الهی زندگی کرده و در حال کفر و بی‌دینی جان می‌سپردند».

بنابراین از مهم‌ترین نشانه‌های فرهنگ جاهلی، عدم اعتقاد به خداوند است که مبتنی بر براهین عقلی نبوده و از جهالت انسان سرچشمه می‌گیرد. در این صورت ندای فطرت هم به خاموشی گراییده و قدر نعمات الهی هم دانسته نخواهد شد. دایره عدم اعتقاد به خداوند، بسیار وسیع است. از عدم اعتقاد مطلق تا بت‌پرستی و کمرنگ دانستن نقش خداوند در سامان زندگی گسترده است. قسمت اول به دوران جاهلیت اول و قبل از بعثت پیامبر (ص) برمی‌گردد و قسمت دوم به دوران جاهلیت بعد از رحلت پیامبر (ص) که مردم عبادت فردی خداوند را انجام می‌دادند، لکن به ولایت امیری که پیامبر (ص) تعیین کرده بود، سر نمی‌سپردند.

معیار جاهل زیستن و جاهلانه مردن آن است که آدمی با خدای خویش و نمایندگان او آشنا نباشد و بی‌ارتباط و بی‌اعتقاد بدانها باشد (همان، ۳۵). چنین کسی حیات حقیقی نخواهد داشت. از آنجا که بینش الهی در فطرت بشر قرار داده شده و برای تبلور آن، عقل از درون و انبیاء از بیرون قرار داده شده‌اند، رمز ارسال رسل را نیز امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱ ادای عهد به فطرت الهی و یادآوری نعمات خداوندی و اثاره عقول انسانی دانسته و می‌فرماید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاَتَرَ اِلَيْهِمْ اَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَاذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ

مَنْسَى رَحْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ وَ يُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنُ الْعُقُولِ». انبیای الهی برای زنده کردن فطرت و عقل نهادینه شده در انسان، که خداوند برای شناخت حق خود در انسان به ودیعه نهاده بود، برانگیخته شدند. دو نعمتی که به دلیل هوی و هوس و عدم تبعیت از عقل به فراموشی سپرده شده بود. ریشه تمام شاخه‌هایی که در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت، همین مطلب است. اگر کبریایی خداوند آن‌طور که حق آن است و قرآن کریم می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (آل عمران / ۱۰۲) در نظر گرفته نشود، به طور طبیعی، تکبر و خودبزرگ‌بینی، جهل و نادانی، عدم دخالت عقل در سبک زندگی، وحشت و اضطراب سراسر زندگی بشر را خواهد گرفت.

۲. ویژگی‌های روان‌شناختی: همان‌طور که گفته شد هر گاه انسان از مسیر فطرت خداجوی خود دور بیافتد، حتی اگر آن را به دسیسه، دهن و زنده به گور کرده باشد، از راه عقل و هدایت خارج می‌شود. در این صورت، سبک زندگی او گرفتار روش‌هایی می‌گردد که با عقل سلیم سازگار نیست. عرب زمان جاهلیت دارای خصوصیات روحی بود که امیرالمؤمنین (ع) به شکل زیر در عبارات مختلف به آنها اشاره کرده است:

- **تعصبات جاهلی:** تعصب در «عصبیت» به این معنا که شخصی برای رسیدن به مقصودی از دیگران، طلب یاری کند، اعم از آنکه ظالم باشند یا مظلوم (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۶۰۶). «عصبیت» در اصطلاح عبارت است از سعی نمودن در حمایت خود یا چیزی که به خود نسبت دارد از دین و مال و قبیله و عشیره به قول یا فعل که بر دو قسم می‌تواند باشد: اگر چیزی که مورد حمایت قرار می‌گیرد، حفظ و حمایت آن لازم است و در حمایت کردن

از حق تجاوز نمی‌کند و انصاف را از دست نمی‌دهد، این نوع عصبیت، ممدوح بوده و به آن «غیرت» می‌گویند. ولی اگر چیزی که حمایت می‌کند، شرعاً خوب نیست، یا در حمایت از حق و انصاف تجاوز می‌کند، این قسم عصبیت مذموم است. حضرت رسول (ص) می‌فرماید: هر که به قدر حبه خردلی عصبیت در دلش باشد، خداوند او را در قیامت با اعراب جاهلیت برخواهد انگیخت (نراقی، ۱۳۸۸: ۲۴۷).

امام (ع) در خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه، اولین کسی را که تعصب بی‌جا ورزید، شیطان معرفی می‌کند که آفرینش انسان را مورد مذمت قرار داد: «أَمَا ابْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَيَّ أَدَمَ لِأَصْلِهِ...». ایشان ریشه تعصب را در اصل، فریفتن ناآگاهان و نفوذ در عقول نادانان عنوان کرده و می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَيْءٍ مِّنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنِّ عَلَيْهِ تَحْتَمِلُ تَمْوِيهِ الْجُهَلَاءِ أَوْ حُجَّةٍ تَلِيطُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ غَيْرِكُمْ» و سپس ثروتمندان را از جمله کسانی معرفی می‌کند که فزونی نعمت پروردگار بر خودشان را دلالت بر حقانیت خود فرض کردند و بر عقاید باطل خود پافشاری نموده و تعصب به خرج دادند و گفتند: «قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ» (سبأ/ ۳۵).

حضرت (ع) عصبیت و خودخواهی جاهلی را شدیداً نهی می‌کند؛ زیرا به دنبال آن تکبری ایجاد می‌شود که مایه کینه و دشمنی و زمینه‌ای برای دخالت شیطان است و عامل هلاکت امت‌های پیشین هم بوده است. البته ایشان گریزی هم به تعصبات ممدوح می‌زند که اگر ناچارید تعصب بورزید، کارهای نیک را مد نظر قرار دهید: «فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ

الْخِصَالِ وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَمَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجْدَاءُ وَ النَّجْدَاءُ مِنْ بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَيَعَاسِبِ الْقَبَائِلِ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيْبَةِ وَالْأَحْلَامِ الْعَظِيْمَةِ وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيْلَةِ وَالْآثَارِ الْمُحْمُودَةِ فَتَعْصَبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحَفِظِ لِلْجَوَارِ وَالْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ وَالطَّاعَةِ لِلْبِرِّ وَالْمُعْصِيَةِ لِلْكِبْرِ وَالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ وَالْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ وَالْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ وَالْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ وَالْكَطْمِ لِلْعَيْظِ وَاجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ». تعصب بر کارهای نیک مانند: رعایت آداب همسایگی، وفاداری، دوری از ستم و فساد بر روی زمین، اخلاق نیک و دیگر فضایل مورد تأکید حضرت (ع) می‌باشد.

- **تکبر و خودبزرگ‌بینی:** این صفت، بزرگترین عامل انحراف است؛ چنانکه باعث اخراج شیطان از درگاه خداوند شد. شیطان، تمام اعمال و عبادات خود را با تکبرورزی نسبت به انسان بر باد داد. عبادتی شش هزار ساله که امام علی (ع) در خطبه ۱۹۲ می‌فرماید معلوم نیست از سال‌های دنیایی است یا از سال‌های آخرتی که هر روزش، هزار سال دنیایی محسوب می‌شود: «كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهُ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يَذَرِي أُمَّ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أُمَّ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كَثِيرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ».

خودبزرگ‌بینی، تعصب ایجاد می‌کند و تعصب، موجب کینه و دشمن شده و چشم حق‌بین را کور می‌کند. امیرالمؤمنین (ع) در همین خطبه ۱۹۲ می‌فرماید: «فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كَثِيرِ الْحَمِيَّةِ وَفَخِرِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّهُ مَلَأَ قُحُ السَّنَانِ وَمَنَافِخُ الشَّيْطَانِ الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ حَتَّى أَعْتَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ وَمَهَاوِي ضَلَالَتِهِ ذُلًّا عَنْ سِيَاقِهِ سُلْسَاءً فِي قِيَادِهِ أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ وَتَتَابَعَتِ الْقُرُونَ عَلَيْهِ وَكِبْرًا تَضَايَقَتْ الصُّدُورُ بِهِ؛ خدا را، خدا را، حذر کنید از بزرگی فروختن به سبب حمیت و تفاخر کردن به روش اهل جاهلیت. که حمیت زادگاه دشمنی‌هاست و

جایگاه افسون دمیدن شیطان. شیطان با افسون‌های خود امت‌های پیشین و مردم روزگاران دیرین را فریب داد، تا آن‌گاه که در ظلمات جهالت او و مُغاک‌های ضلالت او سرنگون گشتند. در حالی که تسلیم او بودند که به هر جا که خواهد سوقشان دهد و رام او، که به هر سو که خواهد بکشاندشان و شتافتند به‌سوی چیزی که دل‌ها در پذیرفتنش همانند یکدیگرند و بسا سال‌ها که در پی آن روان بوده‌اند، در حالی که، سینه‌ها از تکبر به تنگی افتاده بوده است.»

از این‌رو کبرورزی نسبت به معیارهای جاهلانه، از تعصب برمی‌خیزد و ایجاد کینه و دشمنی می‌کند و در واقع راهی برای تسلط شیطان بر امت‌ها و ایجاد ضلالت و گمراهی است. نکته اینجاست که چه در دوران جاهلیت قبل از بعثت پیامبر (ص) و چه در دوران جاهلیت بعد از رحلت ایشان و یا در دوران جاهلیت مدرن، راه تسلط شیطان بر انسان‌ها همین است و حضرت (ع) با بیان شباهت قلوب انسان‌ها در داشتن کبر، این مطلب را متذکر می‌شود و در عبارت دیگر می‌فرماید: «فَأَطْفُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ وَأَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَخَوَاتِهِ وَنَزَعَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ»؛ حمیت و عصبیت جاهلیت از خطرات شیطان و تیرهایی است که او به سمت انسان‌ها پرتاب می‌کند و باید آتش آن را انسان‌ها در قلب خود خاموش کرده و بخشکانند.

از این‌رو می‌توان گفت بزرگترین حجاب بین انسان و اسرار عالم و بلکه میان انسان و خدا، خودبینی و کبر است. هر اندازه انسان بتواند بر خویشتن خویش پا بگذارد، به همان نسبت اسرار عالم بر او هویدا می‌شود و افق دید

وسیع‌تری پیدا می‌کند. تنها یک نردبان برای نزدیکی و اتصال لازم است و آن جز بندگی، چیز دیگری نیست (جوادی آملی، ۱۳۷۹ ب: ۱۷/ ۱۷۶).

- **پیروی از هوی و هوس:** پیروی از هوی و هوس، چشم‌حق‌بین انسان را کور می‌کند. خداوند، انسان را موجودی مختار و دارای اراده آفرید و راههای هدایت را نیز به او نشان داد؛ چنانکه در آیه ۳ سوره انسان می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ یعنی این انسان است که با اختیار خود می‌تواند راه هدایت یا ضلالت را انتخاب کند.

اگر انسان بتواند با نیروی عقل، هوی و هوس و تمایلات نفسانی خود را کنترل کند، در این صورت با عقل عاقل، راه انحراف را خواهد بست، در غیر این صورت آنها اراده و اختیار انسان را به‌دست گرفته و او را به حیطة جهالت خواهند کشاند. عقل در صورتی می‌تواند در زندگی انسان، نقش خود را به‌درستی ایفا کند که هواپرستی بر او چیره نشده باشد؛ چنانکه حضرت (ع) در نامه ۳ می‌فرماید: «شَهِدَ عَلَيَّ ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهُوَى وَ سَلِمَ مِنْ عِلَاقِ الدُّنْيَا»؛ یعنی عقل در جایی حضور دارد که انسان از بند هوی و هوس رها شده و از بندهای دنیا در امان باشد. در غیر این صورت، انسان از فضای عقلانی به جهالت قدم خواهد گذاشت.

همچنین امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۰۵ این نکته را به خوبی متذکر شده و می‌فرماید: «عِبَادَ اللَّهِ لَا تَرْكَبُوا إِلَى جَهَائِكُمْ وَ لَا تَتَّقُوا [إِلَى أَهْوَائِكُمْ] لِأَهْوَائِكُمْ فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفٍ هَارٍ يَنْقُلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ لِرَأْيٍ يُحَدِّثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ وَ يُقْرَبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ». به این ترتیب

ایشان مردم را از اینکه به نادانی خود تکیه کنند و به دام هوی و هوس بیفتند، انداز می‌دهد؛ زیرا هر کس به نادانی خود تکیه زده و اسیر هوی و هوس شود، به پرتگاه تباهی افتاده و در پی آن است تا این گمراهی و اندیشه باطل را نیز انتقال دهد. بنابراین جهل و تبعیت از هواهای نفسانی، جز هلاکت و فساد، نتیجه دیگری نخواهد داشت.

حضرت (ع) در خطبه ۲۱۵، در ضمن دعا و درخواست از خداوند، هوای نفسانی را مانع هدایت معرفی کرده و می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَذْهَبَ عَنْ قَوْلِكَ أَوْ أَنْ نَفْتِنَ عَنْ دِينِكَ أَوْ تَتَّبِعَ [تَتَّبِعَ] بِنَا أَهْوَاؤُنَا دُونَ الْهُدَى الَّذِي جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ». راه نفوذ شیطان، تبعیت از هوای نفس است و آنچه انسان را در این دام گرفتار می‌کند، آرزوهای طولانی است. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۴۲ به این دو عامل اشاره کرده و می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ [اِثْتَانِ] اِثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طَوْلُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»؛ پس مانع گرویدن به توحید و معاد، همین دو عامل معرفی شده است: تبعیت از هوای نفس و آرزوهای طولانی. پیروی از هوای نفس، مانع حق بوده و آرزوی طولانی، باعث فراموشی آخرت می‌گردد. هر کس که به حقیقت الهی مؤمن نباشد، راه عقل را بسته و به جهل روی نموده است.

نکته مهم دیگر ایجاد فتنه‌ها به دنبال چیرگی هواهای نفسانی است. در این صورت، احکام غیرالهی پدید آمده و کسانی که با دین خدا مخالفند، ولایت خواهند یافت. حضرت (ع) در خطبه ۵۰ می‌فرماید: «إِنَّمَا بَدَأُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ».

در دوران جاهلیت اول، که دوران به بند کشیدن عقول افراد و فرمانروایی شیطان بود، انواع بدعت‌ها در ادیان الهی صورت پذیرفته بود. عامل مؤثر در این خصوص نیز، هواپرستی و همنشینی با هواپرستان بود که ابتدا عقل را به بند می‌کشد و سپس موجبات فریب آدمی و ولایت شیطان را فراهم می‌کند. این مسیر را امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۸۶ نهج البلاغه به وضوح بیان کرده و می‌فرماید: «وَمَجَالِسَةَ أَهْلِ الْهَوَىٰ مُنْسَاةً لِلْإِيمَانِ وَمَحْضَرَةً لِلشَّيْطَانِ ... وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ يُسْهِى الْعَقْلَ وَيُنْسِي الذِّكْرَ فَكَذِّبُوا الْأَمَلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَصَاحِبُهُ مَغْرُورٌ». در واقع آرزو، باعث خطای عقل و فراموشی ذکر و یاد خداوند می‌شود. پس باید برای آرزو، جایگاهی قائل نشد. آرزو، مایه فریب انسان است و آرزومند، فریب خورده این راه.

- **تحقیر علما و اندیشمندان:** هر زمان که سبک زندگی انسان، مطابق معیارهای عقلانی تنظیم نشود، نه تنها جهل حکمفرما خواهد شد، بلکه علما و اندیشمندان نیز نمی‌توانند از علم و دانش خود برای ارتقای جامعه طرفی ببندند. این مسئله قبل از بعثت پیامبر (ص) بر جامعه عرب حاکم بود و امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۲ نهج البلاغه از آن با این عبارات یاد می‌کند: «بَارِضَ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ؛ آنجا سرزمینی بود که بر دانایش چون ستوران لگام می‌زدند و نادانش را بر اورنگ عزت می‌نشانند».

حضرت (ع) نقش عالم را در جامعه به درستی در نامه ۵۳ به مالک اشتر تبیین کرده و می‌فرماید: «وَ أَكْثَرُ مَدَارِسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَنْبِيهِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِلَادِكِ وَ إِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ؛ و با دانشمندان و حکیمان فراوان گفتگو کن، در تثبیت آنچه امور بلاد تو را به صلاح می‌آورد و آن نظم و آیین

که مردم پیش از تو بر پای داشته‌اند». علما با انتقال علم خود به امرا و افراد جامعه، آنچه مایه اصلاح روابط و استقامت آن است را آموزش می‌دهند. اما این وظیفه زمانی میسر می‌گردد که اندیشمندان در جامعه مورد احترام بوده و با جهالت، دهان حقگوی آنها را نبسته باشند.

- **وحشت و اضطراب:** آرامش و امنیت خاطر، از مواهب الهی است که اگر کسی بتواند در دنیا به نیرویی مطلق که همه جهان در حیطه علم و قدرت اوست متکی باشد، آن را تجربه خواهد کرد. در غیر این صورت، بدون شک در ورطه اضطراب خواهد افتاد. خداوند در آیه ۶۲ سوره یونس می‌فرماید تنها کسانی دل آرام هستند که ولایت خدا را سرلوحه زندگی خود قرار داده‌اند: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَآخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ». امیرالمؤمنین (ع) این روحیه را در سبک فرهنگ جاهلی به دقت تبیین کرده و در خطبه ۸۹ فضای روانی دوران جاهلیت قبل از بعثت پیامبر (ص) را چنین توصیف می‌کند: «أَرْسَلُهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ اعْتِرَافٍ مِنَ الْفِتَنِ وَ انْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ وَ تَلَطُّ مِنَ الْحُرُوبِ وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةٌ النُّورِ ظَاهِرَةٌ الْغُرُورِ عَلَى حِينِ اصْفِرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا وَ إِيَاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَ [إِعْوَارٍ] اغْوَارٍ مِنْ مَائِهَا قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى وَ ظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى فَهِيَ مُتَجَهَّمَةٌ لِأَهْلِهَا عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ وَ طَعَامُهَا الْجِيفَةُ وَ شِعَارُهَا الْخَوْفُ وَ دِثَارُهَا السَّيْفُ؛ او را هنگامی به رسالت فرستاد که در جهان رسولانی نبودند. زمانی دراز بود که مردم به خواب رفته بودند. فتنه‌ها سر برداشته و کارها نابسامان بود. آتش جنگ‌ها شعله می‌کشید، روشنایی از جهان رخت بر بسته و فریب و نادرستی آشکار گردیده بود. جهان به باغی می‌ماند که برگ درختانش

به زردی گراییده و کس از آن امید ثمره‌ای نداشت. آبش فروکش کرده بود. پرچم‌های هدایت کهنه و فرسوده گشته و رایات ضلالت پدیدار شده بود. دنیا در آن روزگاران بر مردمش چهره دژم کرده بود و بر خواستاران خود ترشروی گشته بود. میوه‌اش فتنه بود و طعمش مردار. در درون وحشت نهفته داشت و از برون شمشیر ستم آخته».

فتنه و فساد، جنگ، مکر و فریب، راه به جایی نبردن در مشکلات، همه توصیفات حضرت (ع) از آن دوران تاریک است. در مقابل، رهاورد اندیشه توحیدی، آرامش است؛ چنانکه در آیه ۲۹ سوره زمر آمده است: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ خدا [برای فهماندن حقیقت توحید و شرک] مثلی زده است: مردی را که اربابانی ناسازگار و بداخلاق در [مالکیت] او شریکند و مردی که فقط برده یک مالک است، آیا این دو برده از جهت فرمان گرفتن و فرمان بردن با هم یکسانند؟ [موحدان که بنده خدای یکتا هستند، دارای زندگی منظم و پاک و آخرتی آبادند و مشرکان که فرمانبران اربابان گوناگونند، دارای زندگی پریشان و آخرتی خرابند.] همه ستایش‌ها ویژه خداست، بلکه بیشترشان [به آثار و منافع بندگی خدا] معرفت و آگاهی ندارند». این آیه متضمن مثال زندگی افراد موحد و مشرک است. در دوران جاهلیت اول، به جز عده معدودی، در سراسر جزیره العرب بساط بی‌خدایی و شرک گسترده بود و از این رو عدم آرامش روانی برای افرادی که به نیروهایی موهوم به جای خداوند متوسل می‌شدند، فراهم بود.

از آنجایی که طبع انسان بی‌نهایت طلب است و از طرفی منابع موجود بر روی کره زمین برای بی‌نهایت طلبی او کافی نیست، بی‌اعتقادی به خداوند موجب می‌شود که او برای اعمال خود خواهانه خود هیچ حد یقینی قائل نباشد و برای رسیدن به تمایلات نفسانی خود از هر راهی بهره بگیرد. ولو این راه منجر به تضییع حقوق دیگران و ایجاد فساد در امورات اجتماعی گردد. این مسئله نیز افراد را به مقابله با یکدیگر و جنگ و درگیری برمی‌انگیزد و چون در جنگ بین ایشان هیچ قانون الهی حکمفرما نیست، کسی برنده است که قوی‌تر بوده و از مکر و حیلۀ بیشتری برخوردار باشد. لذا همواره، محیط اجتماع آکنده از انواع فتنه و فساد و خوف و اضطراب خواهد بود. این وضعیت در دوران جاهلیت بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) نیز پیش آمد. بعد از آنکه خلافت امیرالمؤمنین (ع) که تنها حدود یک ماه از بیعت با ایشان در حجه الوداع می‌گذشت مورد پذیرش اصحاب قرار نگرفت، فرهنگ جاهلی و روحیات روانی فسادانگیز مجدداً بازگشت. به طوری که در زمان عثمان، فساد اقتصادی والیان باعث شورش مردم و قتل خلیفه و بیعت با امیرالمؤمنین (ع) شد.

فضایی که حضرت (ع) از زندگی اعراب جاهلیت به تصویر می‌کشد، چه از نظر محیط زیست مادی و چه از نظر نوع روابط اجتماعی، بسیار خشن و حتی نامطابق با فطرت انسانی است که هر دو عامل زمینه‌مناسبی برای ایجاد وحشت و اضطراب را فراهم می‌سازد.

- **تغذیه ناسالم و سکنی نامناسب:** تغذیه مناسب و برخورداری از محل سکونت امن جزء اولین نیازهای بشر شمرده می‌شود. تغذیه سالم به جهت اهمیتی که در رشد جسم و جان انسان در دوران مختلف زندگی دارد، همواره

مورد توجه آموزه‌های اسلامی بوده است. خلیات انسان، رابطه مستقیمی با خوراک او دارد و اگر کسی خواهان یک زندگی مبتنی بر روابط انسانی متعامل باشد حتماً باید در خوراک خود دقت کند؛ چنانکه آیه ۲۴ سوره عبس می‌فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ پس انسان باید به طعامش با تأمل بنگرد».

محل زندگی اعراب بادیه‌نشین در میان کوه‌ها و دشت‌های بی‌آب و علف بود و آنها برای چرانیدن شترانشان، ناچار از پیمودن صحراهایی پر از خار و آب‌های شور بودند. لذا با مراکز تمدن و شهرنشینی ارتباط چندانی نداشتند (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۱/ ۲۲۸). نوع آب و غذایی هم که استفاده می‌کردند، نه بهداشتی بوده و نه لطیف و مغذی. توصیف امیرالمؤمنین (ع) از محیط دوران جاهلیت می‌تواند بیانگر شدت نابسامانی تغذیه افراد اجتماع باشد که بر روان و رفتار آنها مؤثر بود. ایشان در خطبه ۲۶ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] بَعَثَ مُحَمَّدًا (ص) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَ أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ مُبِيحُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ وَ حَيَاتٍ صُمٍّ تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ وَ تَأْكُلُونَ الْجَشِبَ وَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَ الْأَتَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ؛ خداوند حضرت محمد (ص) را هشداردهنده جهانیان مبعوث فرمود تا امین و پاسدار وحی الهی باشد، آنگاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشته و در بدترین خانه زندگی می‌کردید، میان غارها، سنگ‌های خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی به سر می‌بردید، آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید، بت‌ها میان شما پرستش می‌شد و مفاسد و گناهان، شما را فرا گرفته بود».

البته این عبارات را می‌توان هم از زندگی حقیقی آنان برداشت کرد و هم توصیفی مجازی در نظر گرفت. به این معنا که محل زندگی آنها در حجاز و نجد و تهامه، در واقع در میان کوهها و سنگ‌های خشن بود که مارهای سمی در میان آن زندگی می‌کردند؛ یا اینکه عبارت «مارهای ناشنوا» دلالت بر دشمنی عمیقی دارد که همه راهبهای نفوذ عواطف انسانی در آنها بسته است (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵: ۱۹/۲؛ مجلسی، بی‌تا: ۱/۱۲۴).

آنگاه به دنبال بیان تأثیر محیط و تغذیه ناسالم بر روابط اجتماعی اعراب جاهلی، حضرت (ع) به عزیز بودن اقوام و نزدیکان اشاره کرده و می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ [عَشِيرَتِهِ] عِتْرَتِهِ وَدَفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَالسَّنِيهِمْ وَهُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَالْمُهْمُ لِسَعْتِهِ وَأَعْطَفُهُمْ؛ ای مردم، آدمی هرچند توانگر بود، از عشیره خویش و دفاع آنان از او، به دست و زبان، بی‌نیاز نباشد. زیرا عشیره هر کس، بزرگترین محافظان او هستند که از پشت سر حمایتش می‌کنند و بیش از دیگر مردم، اوضاع پراکنده او را به سامان می‌آورند و چون حادثه‌ای بر او فرود آید، از دیگران بدو مهربانترند» (نهج البلاغه، خطبه ۲۳). انسان سالم، میل دارد با انسان‌های دیگر تعاملات اجتماعی داشته و به آنها محبت ورزیده و از آنها محبت دریافت کند. این امر در صورتی میسر می‌گردد که نیازهای اولیه آدمی به خوبی برآورده شده باشد. در این صورت است که اقوام و نزدیکان برای او عزیز شده و در مشکلات به آنها پناه می‌برد. امیرالمؤمنین (ع) اشاره می‌کند که هیچ کس از حمایت فامیل و عشیره خود و دفاع آنان با دست و زبان بی‌نیاز نیست، ولو آنکه ثروتمند باشد. آنها به وقت گرفتاری‌ها، مهمترین و مهربانترین افراد محسوب

می‌شوند. لکن قبل از بعثت پیامبر اکرم (ص) ارتباط افراد با اقوامشان بسیار ناپایدار و خشن بود؛ چنانکه حضرت (ع) در توصیف آنان می‌فرماید: «تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ تَقْتُلُونَ أَرْحَامَكُمْ». رویه جاری زندگی آنها خونریزی و قطع رحم بود. طبیعی است که این عوامل می‌توانند فضای روانی ناامنی در جامعه ایجاد کرده و وحشت و اضطراب بیافرینند. همچنین حضرت (ع) در توصیف آنان می‌فرماید: «ضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ وَ الْجَهَالَةِ الْعَالِيَةِ وَ الْجَفْوَةِ الْجَافِيَةِ، وَ النَّاسُ يُسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ؛ جهان را پس از ظلمت گمراهی و نادانی فراگیر و سخت-دلی‌ها، به وجود او روشنی بخشید. پیش از او مردم حرام‌ها را حلال می-شمردند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱). مطابق عبارات امام (ع) قساوت و سختدلی در بین اجتماع جاهلی عمومیت داشت و هر چه در دین الهی حرام شمرده می‌شد برایشان حلال بود.

- **جهل به خودشناسی:** در بسیاری از روایات «جهل» در مقابل «علم» قرار دارد و علم بسان نوری است که خداوند بر قلب انسانی که بخواهد او را هدایت کند می‌افکند: «أَمَّا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَن يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ» (مجلسی، بی تا: ۱/ ۲۲۴، ح ۱۷). مهمترین جنبه علم که باید بر انسان روشن شود، علم به جایگاه انسان و شأن اوست. امیرالمؤمنین (ع) در این خصوص می‌فرماید: هر کس بتواند شأن و جایگاه خود را دریابد، عالم و در غیر این صورت جاهل شمرده می‌شود: «الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳). انسانی که قدر و مرتبه انسانیت را بشناسد و در این امر از حد معین تجاوز نکند، به کمال عقل متصف است (هاشمی خویی، ۱۴۰۰ق: ۷/

۱۸۴). شناخت حد معین هر چیزی نشانه کمال عقلانیت و افراط و تفریط از خصوصیات جاهل است: «لَا يُرَى الْجَاهِلُ [تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا]» (نهج البلاغه، حکمت ۷۰).

نفس انسان، مراتب مختلفی دارد؛ گاهی غفلت از نفس، انسان را جاهل می‌سازد و گاهی توجه بیش از حد به آن منجر به کبر و خودبزرگ‌بینی می‌شود که از نشانه‌های جهالت است. حضرت (ع) به مرتبه‌ای از نفس اشاره دارد که اگر انسان به آن توجه نکند، منجر به عدم شناخت منزلت انسان خواهد شد: «كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يَجْهَلَ نَفْسَهُ؛ انسان را همین نادانی بس که خود را نشناسد» (همان، کلام ۴۷).

کسی که مراتب نفس خود را بشناسد و درباره نفس ملهمه، نفس مسوئه، نفس اماره، نفس لوآمه، نفس مطمئنه شناخت کافی کسب کند، می‌تواند به راحتی در راه سعادت‌مندی قدم بگذارد؛ چرا که می‌تواند از گوهر عقل در مقابل هوی و هوس و وسوسه‌های شیطانی مراقبت نماید. در غیر این‌صورت، از هویت خویش غافل مانده و مبدأ و معاد خود را در مدار هوای نفس گم می‌کند و این ناشی از جهل انسان به حقیقت روح انسانی است (جوادی آملی، ۱۳۷۹ الف: ۹۵ و ۹۶).

اما در مورد روش درک حقایق توسط نفس دو راه وجود دارد: علم حصولی (علم باواسطه) و علم حضوری (علم بی‌واسطه). هر دو علم همانند نور می‌توانند واقعیات را برای شخص روشن کنند و اگر کسی از این علوم محروم باشد، جاهل است. اگر نفس آدمی نتواند حقایق را درک کند، نابینا و ناشنوا می‌گردد. علاوه بر این، هر نفسی نسبت به خودش نیز علمی دارد که از نوع حضوری است و

به واسطه آن قوا و نیروهای خود را می‌شناسد. هر نفسی که نیرومندتر باشد، علم حضوری‌اش نسبت به ذات خود شدیدتر است. اگر کسی بتواند خود را بشناسد، ربّ خود را هم خواهد شناخت؛ ولی اگر کسی خود را نشناسد، چگونه می‌تواند غیر خود را بشناسد: «كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ» (غررالحکم، ۶۹۹۸)؛ چنانکه آیه ۱۹ سوره حشر نیز بدان اشاره می‌کند: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» و فراموشی نفس انسان را مضموم می‌شمرد، چراکه کسی که خویش را فراموش کند، خدا را فراموش کرده است.

تقلید ناآگاهانه از آداب و رسوم گذشتگان: تقلید یکی از روش‌های تربیتی است که قرآن کریم از این روش، با عنوان «اسوه» به معنای الگو یاد می‌کند. بهترین الگوی تربیتی برای انسان در آیه ۲۱ سوره احزاب چنین معرفی است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ؛ یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد». در قرآن، هم الگوهای منفی و هم الگوهای مثبت معرفی شده‌اند تا در نگاه تربیتی به اعمال افراد مثبت توجه شده و از آن تقلید گردد و از اعمال افراد منفی اجتناب شود. تنها جایی که تقلید در آن راه ندارد، معارف اصیل الهی است که حتماً باید با تحقیق و استدلال و عقلانیت به آنها اعتقاد آورد و این از صفات عباد الرحمن به حساب می‌آید. پس باید در هر زمان و مکانی و از هر گوینده‌ای، حق را دریافت کرد. در این صورت اگر قرار بر تقلید هم باشد، باید تقلیدی محققانه صورت بگیرد، آن هم در فروع دین و نه در اصول معارف الهی (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۹ الف: ۱۹۹ - ۲۰۱).

حضرت یوسف (ع) نیز در ماجرای هدایت زندانیان می‌فرماید که من راه کسانی که به خداوند و معاد معتقد نیستند را رها کرده و از پدرانم که همگی موحدند، تبعیت می‌کنم: «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» (یوسف / ۳۷ و ۳۸). امیرالمؤمنین (ع) نیز همین امر را مورد تأکید قرار داده و می‌فرماید: «لَيْتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ»؛ باید افراد کم سن شما از بزرگان تبعیت کنند. لکن از نشانه‌های فرهنگ جاهلی، تبعیت از آداب و رسوم گذشتگان و اصرار بر آن است، بدون آنکه در مورد اعتقادات و آداب ایشان دقت و تأمل گردد. در این صورت نه تنها اعمال ولو جاهلانه و ناسازگار با مبانی عقلی آنان مورد تقلید قرار می‌گیرد، بلکه با تعصب از آن دفاع می‌شود.

در دوران جاهلیت قبل از پیامبر (ص) افتخار به حسب و نسب و آداب و رسوم گذشتگان بسیار زیاد بود. امیرالمؤمنین (ع) در این باره می‌فرماید: «أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبَرَاتِكُمْ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَتَرَفُّوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَالْقَوْمِ الْهَجِينَةَ عَلَى رَبِّهِمْ وَجَاحِدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ مُكَابِرَةً لِقَضَائِهِ وَمُغَالَبَةً لِأَلَائِهِ فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسٍ [آساس] الْعَصَبِيَّةِ وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ وَسُيُوفُ اعْتِرَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ آگاه باشید، زنهار، زنهار از پیروی سران و بزرگان، آنان که به حسب و نسب خود می‌نازند و خود را بالاتر از آنچه هستند می‌پندارند و کارهای نادرست را به خدا نسبت می‌دهند و نعمت‌های گسترده خدا را انکار می‌کنند تا با خواسته‌های خدا مبارزه کنند و نعمت‌های او رانادیده انگارند. آنان شالوده تعصب جاهلی و ستون‌های فتنه و شمشیرهای تفاخر جاهلیت هستند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲). اگر آدمی در

نحوه تکوین خود دقت کند که از نطفه‌ای در نهایت پستی خلق شده دیگر راهی برای افتخار به حسب و نسب برای او باقی نمی‌ماند (ابن ابی الحدید، بی تا: ۱۳ / ۱۵۰).

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه بیان شد می‌توان نتایج زیر را برشمرد:

۱. شناخت ویژگی‌های فرهنگ جاهلی کمک می‌کند که فرد و اجتماع از گرفتار شدن به جهالت نجات پیدا کنند.
۲. هر چه باورها و اعتقادات مؤمنین تقویت شده و به خصوص توحید الهی در منظر آنها پررنگ گردد، تأثیرات مثبت آن در ویژگی‌های روانشناختی بیشتر نمایان خواهد شد.
۳. اعمال و آداب انسانی باید مبتنی بر قواعد عقلی باشد. عقل به‌مثابه چراغی می‌تواند انسان‌ها را از ضلالت نجات دهد.
۴. اگر هوی و هوس در فرد و جامعه به‌وسیله اراده و عقل و دین کنترل گردد، راه ضلالت بسته شده و انسان به طریق هدایت قدم خواهد گذاشت.
۵. تعصبات جاهلی، تکبر و خودبزرگ‌بینی، پیروی از هوی و هوس، تحقیر علما و اندیشمندان، وحشت و اضطراب، تغذیه ناسالم و محل نامناسب، جهل به خویش‌شناسی، تقلید ناآگاهانه از آداب و رسوم گذشتگان از جمله نشانه‌های روان‌شناختی فرهنگ جاهلی است که ریشه آن نداشتن توحید و نپذیرفتن ربوبیت پروردگار است. در جامعه، به هر میزان که توحید کم‌رنگ شود، به همان میزان این ویژگی‌ها خود را نشان خواهد داد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
 ۲. نهج البلاغه
 ۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، بی تا.
 ۴. ----- ، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۵.
 ۵. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
 ۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
 ۷. جوادی آملی، عبدالله، صورت و سیرت انسان در قرآن، قم: نشر اسراء، ۱۳۷۹.
- الف.
۸. ----- ، سیره پیامبران علیهم السلام در قرآن، قم: نشر اسراء، ۱۳۷۹ ب.
 ۹. ----- ، امام مهدی علیه السلام موجود موعود، تحقیق و تنظیم سید محمدحسن مخبر، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۷.
 ۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه و تحقیق سید غلامرضا خسروی، تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۵.
 ۱۱. روشه، گی، کنش اجتماعی مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی، ترجمه هما زنجانی‌زاده، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۹.
 ۱۲. لوکاس، هنری، تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۷۶.
 ۱۳. مجلسی، محمدباقر، شرح نهج البلاغه المقتطف من بحار الانوار، گردآورنده علی انصاریان، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، بی تا.

۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، پیام/امام، قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۰.
۱۵. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، انتشارات علویون، ۱۳۸۸.
۱۶. هاشمی خویی، حبیب الله، منهج البراعه، تهران: مکتبه اسلامیه، ۱۴۰۰ق.